

در واپسین پنج‌شنبه آذرماه نشست نقد و بررسی کتاب جدید دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی با عنوان: *نصیرالدین طوسی (فیلسوف گفتگو)* به همت انجمن حکمت و فلسفه در مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران برگزار گردید. در این جلسه دکتر رضا داوری و دکتر کریم مجتهدی به طرح نظرات خود در خصوص این کتاب پرداختند و در پایان دکتر دینانی در مورد کتاب خود، توضیحاتی ارائه کرده و به پرسش‌های حاضران پاسخ گفت.

در آغاز این جلسه **دکتر غلامرضا اعوانی** رئیس مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران با اشاره به شخصیت علمی خواجه نصیر طوسی به تبحر وی در شاخه‌های دیگر علوم، مانند نجوم و ریاضیات اشاره کرد و ابراز داشت که متأسفانه این جنبه از زندگی خواجه نصیر، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. وی با اشاره به جنبه سیاسی زندگی خواجه گفت که این خواجه بود که با تدبیر خود توانست ایران را از وضعیت سختی که در دوران حمله مغول دچار آن گردیده بود، نجات بخشد. اعوانی با اشاره به مکاتبات خواجه با صدرالدین قونوی خاطر نشان کرد که وی با بیشتر علمای زمان خود ارتباط داشته است و به وسیله نامه با آن‌ها به گفت‌وگو پرداخته است.

پس از سخنان آغازین اعوانی، سعید انواری (از دانشجویان دکتری مؤسسه)، خلاصه‌ای از مطالب کتاب دینانی را ارائه کرد و در ادامه **دکتر رضا داوری** به طرح نظرات خود در باره این کتاب پرداخت. وی با تمجید از تک‌نگاری در مورد فیلسوفان به کتاب *نصیرالدین طوسی* اشاره کردند و آن را متفاوت با سایر آثار مؤلف دانستند. وی خواجه را فیلسوفی جدلی (نه به معنای منفی آن) دانست و وی را در شمار فیلسوفانی به حساب آوردند که با صبر و حوصله به مسائل فلسفی وارد شده و آن‌ها را نقد و بررسی کرده است. داوری یکی از خصوصیات کتاب‌های دکتر دینانی را که آن‌ها را از سایر کتاب‌های حوزه فلسفه اسلامی متمایز می‌سازد، دیالوگ و گفت‌وگویی دانست که در کتاب‌های خود با فیلسوف برقرار می‌کند و سؤالات روز و مطرح در میان فلاسفه را از فیلسوفی در قرون گذشته می‌پرسد و بررسی می‌کند که به عنوان مثال، اگر از خواجه نصیر فلان مسئله را در باب زبان، تاریخ، بلاغت و ... می‌پرسیدیم، چه جوابی به ما می‌داد و در این باره استنتاج‌ها و استنباط‌های خود را بیان می‌کند. وی با اشاره به این دوره که توجه عمومی به کتاب‌خوانی کم است، وجود فردی را که تقریباً هر سال کتابی در نهایت پختگی در مورد فیلسوفی می‌نویسد، با ارزش به شمار آورد و تلاش علمی دکتر دینانی را قابل ارج دانست.

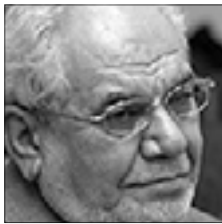
در ادامه **دکتر کریم مجتهدی** دیدگاه‌های خود را در باره این کتاب بیان کرد و ابرازداشت: گفت‌وگویی که سؤال و جواب صرف باشد، فلسفه به شمار نمی‌آید. گفت‌وگوی فلسفی، نوعی تفکر و تأمل مشترک است. این گفت‌وگو را حتی می‌توان با دیگری انجام نداد و تنها در خود به تأمل و گفت‌وگو پرداخت. در این گفت‌وگوی با خویشتن، ابتدا به مسئله از زاویه‌ای نگاه می‌کنید و سؤالی برایتان مطرح می‌شود و سپس سعی می‌کنید تا به خودتان پاسخ دهید. گفت‌وگو در این جا به معنای سنجش (و یا به اصطلاح مرحوم دکتر مهدوی «سختش») است که به معنای فکر کردن و درنظرگرفتن جنبه‌های مختلف یک عمل است. بنابراین، لازم نیست که با کسی گفت‌وگو کنیم، بلکه خود تأمل، سنجیدن و سعی کردن و حرکت فکری داشتن گفت‌وگو به شمار می‌آید. از این رو، فلسفه به معنای حرکت فکر و تحرک فکر است و اگر در جامعه‌ای فلسفه نباشد، رکود به وجود می‌آید. این امر مانند آبی است که اگر ایستاده باشد، به لجنزار تبدیل می‌شود. در نتیجه هنگامی که فلسفه جامعه‌ای با نشاط باشد، فرهنگ آن جامعه زنده خواهد بود. بنابراین، گفت‌وگو به این معنا است که شخص جرأت می‌کند تا فکر کند و جوانب مختلف یک مسئله را بسنجد و به آن‌ها پاسخ دهد، بدون

## دینانی پرسش‌های روز را با فیلسوفان گذشته در میان می‌نهد

گزارشی از نشست نقد و بررسی کتاب  
نصیرالدین طوسی (فیلسوف گفتگو)

آن که در این میان، تعصب به خرج دهد؛ بلکه تنها می‌خواهد تا نظر دیگری را نیز بشنود. محاورات سقراطی نیز از این سنخ به شمار می‌آیند. افلاطون در محاورات خود هیچ‌گاه نمی‌گوید که من می‌دانم یا تو می‌دانی، بلکه می‌گوید که بیا ببینیم چه می‌توانیم به اتفاق یکدیگر بدانیم؛ یعنی بیا تا با هم فکر کنیم و نوعی اتحاد در تجسس داشته باشیم.

گفت‌وگو اعم از فلسفی و غیرفلسفی، هنگامی که سوء نیت در کار باشد، خاموش می‌شود و معنای خود را از دست می‌دهد. حتی با فرد جاهل می‌توان گفت‌وگو کرد؛ یعنی همان کاری که سقراط با مخاطبان خود می‌کرد، اما با فردی که سوء نیت دارد، نمی‌توان به گفت‌وگو پرداخت.



مجتهدی در ادامه با اشاره به یکی از فصل‌های کتاب با عنوان: «حُبّ دانایی اصل فلسفه و آغاز راه فضیلت است» ادامه دادند: «بنده با نهایت شرمندگی عرض می‌کنم که گرچه فلسفه «حُبّ حکمت» است، ولی این حُبّ، امری بالفعل نیست. ما هیچ‌گاه از خود «دوست داشتن»، متعلق آن را به دست نمی‌آوریم. اگر کانتی فکر کنیم، حکمت از تحلیل حُبّ به دست نمی‌آید. میل داشتن به چیزی امری ملموس است، اما در آن حکمت وجود ندارد. بنابراین، حُبّ حکمت، نوعی حکم تألیفی ماتقدم به شمار می‌آید. پس امری بالقوه است و نه بالفعل. این حُبّ باید از دل دانشجو بیرون بیاید و این مسئله با حرف درست نمی‌شود؛ بلکه نیازمند همت است. کسی که همت ندارد، نباید در این راه قدم بگذارد. نیروی فکر کردن باید از درون انسان بیرون بیاید.»



وی با اشاره به سخنی در کتاب دکتر دینانی مبنی بر این که «گفت‌وگو، در حقیقت گفت‌وگو با خداوند است»، اظهار کرد: «این سخن بسیار صحیح است. به عنوان مثال، در تأملات دکارت، او تنهاست و مخاطب او فرد خاصی نیست. در تأملات انسان، این امر متناهی است که با نامتناهی به گفت‌وگو نشسته است. این گفت‌وگو بعد وسیعی پیدا می‌کند که از محدوده محاوره میان من و شما بیرون می‌رود. در نزد خواجه نیز پرتوی از این گفت‌وگو وجود دارد.»



مجتهدی افزود: «می‌توان افعال و اعمال خواجه‌نصیر را به مثلی تشبیه کرد که ضلع بزرگتر آن، فعالیت‌های سیاسی وی را تشکیل می‌دهد و دو ضلع دیگر آن، یکی علوم و دیگری فلسفه است. می‌بینیم که با گذشت زمان، ضلع بزرگتر از بین رفته است و آنچه باقی مانده است، همان دو ضلع کوچکتر است. حتی امروزه در جایی که نام هلاکو و الجایتو برده می‌شود، به خاطر خواجه‌نصیر است و نه به خاطر خود آن‌ها. واقعیت این است که در نهایت، تنها ارثیه فرهنگی انسان باقی می‌ماند؛ مانند اندیشه‌های سقراط که همیشه باقی خواهد ماند.»

وی گفت: «نکته دیگری که می‌خواهم به آن اشاره کنم، آن است که دکتر دینانی در مقدمه کتاب خود به تقویم آگوست کنت فرانسوی اشاره کرده‌اند که در آن بزرگان فلسفی را گروه‌بندی کرده‌است و از ابن‌سینا و خواجه‌نصیر نیز نام برده‌است. شاید علت آشنایی او با نام خواجه‌نصیر سفرنامه شاردن باشد که در قرن هفدهم نوشته شده‌است. شاردن سی سال پس از وفات ملاصدرا و میرداماد از ایران عبور کرده‌است، اما با وجود این در مورد آن‌ها صحبت نمی‌کند، ولی با وجود آن که سیصد سال با خواجه‌نصیر فاصله دارد، از وی نام می‌برد و می‌نویسد که خواجه‌نصیر در هندوستان شهرت زیادی دارد. و احتمالاً آگوست کنت با مطالعه این سفرنامه با خواجه‌نصیر آشنا شده‌است.

زندگی خواجه می‌باید برای جوانان ما سرمشق باشد. باید به یاد داشت که خواجه در چه شرایطی زندگی می‌کرد و چگونه توانست این فرهنگ را حفظ کند. این مسئله باید برای ما و جوانانمان قابل تأمل باشد. بنابراین، نباید به نرخ روز زندگی کنیم. بکوشیم فرهنگ خود را حفظ کنیم. انسان والا انسانی است که بتواند فرهنگ خود را در هر شرایطی حفظ کند. بدون تردید می‌توان گفت که خواجه‌نصیر یکی از بزرگترین فلاسفه بوده‌است.»

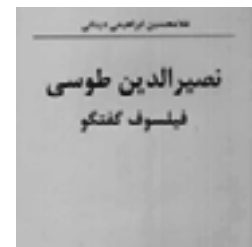
در ادامه نشست، دکتر دینانی با اشاره به سخنان دکتر مجتهدی ابراز داشتند:

همان طور که دکتر مجتهدی فرمودند، گفت‌وگوی فلسفی، سخن بیهوده گفتن (وراجی) نیست و حتی می‌تواند بین شما و خودتان صورت گیرد. وقتی برای انسان مسائل هستی مطرح می‌شود و می‌اندیشد، در ذهنش سؤالاتی مطرح می‌شود و هر پرسشی پاسخی را می‌طلبد. این همان گفت‌وگو است و مراد از نام کتاب نیز همان گفت‌وگوی فلسفی است. خواجه فیلسوفی است که اهل گفت‌وگوست و با هر کس مطابق شأن او سخن می‌گوید و این، سرّ موفقیت وی است.

خواجه یکی از شخصیت‌های عجیب تاریخ فرهنگ اسلامی است. او دشمنان زیادی دارد. او یکی از بزرگترین سیاست‌مدارانی است که در بحرانی‌ترین شرایط، ایران را از خطر قطعی نجات داد و به حکومت منحت ششصد ساله عباسی پایان داد. بنابراین، زندگی سیاسی او بسیار عمیق است و نه یک کتاب، بلکه باید کتاب‌های بسیاری در مورد آن نوشته شود. البته من اصلاً در کتاب خود به جنبه سیاسی شخصیت خواجه نپرداختم. هم‌چنین در کتاب خود به بعد علمی وی نیز که منجم، ریاضی‌دان و ... بوده است نیز توجه نکرده‌ام؛ بلکه تنها در مورد بعد فلسفی و کلامی او (و به تعبیر دکتر مجتهدی یکی از سه ضلع زندگی وی) صحبت کرده‌ام.

فلسفه در اسلام ماجرا دارد و این ماجرا هم شگفت‌انگیز است و هم خواندنی و غم‌انگیز. ضربه‌ای که ابوحامد غزالی بر پیکر فلسفه در جهان اسلام وارد کرد، با هیچ ضربه‌ای قابل مقایسه نیست. کتاب *تهافت الفلاسفه* وی یکی از مؤثرترین کتاب‌ها در جهان اسلام است که برای همیشه ریشه تفکر فلسفی را در میان اهل سنت خشک کرد. وی فردی اشعری بود و بنیان همه ادیان قشری بر پایه اشعریت است و هنوز هم اشعریت در عالم حکومت می‌کند. خواجه با شناختی که از اشعریت دارد، می‌داند که این تفکر چه بلایی برای جامعه به شمار می‌آید، با آن مبارزه می‌کند. غرض از اختصاص دادن فصلی از این کتاب به اشعریت نیز همین مسئله است. خواجه با شناخت کاملی که از این نوع تفکر داشت، یکی از بزرگترین اشاعره و شکاکان جهان؛ یعنی امام فخر رازی گفت‌وگو کرد و جدل احسن انجام داد و سخنان وی را حلاجی کرد. هم‌چنین با شهرستانی که کتاب *مصارعة الفلاسفة* (یعنی، کشتی‌گرفتن با فیلسوفان و به خاک مالیدن پشت فیلسوفان) را نوشته است، نیز به گفت‌وگو پرداخت و سخنان وی را با کتاب *مصارعة المصارع* پاسخ گفت و با وی کشتی گرفت. بدین ترتیب، خواجه فلسفه را نجات داد.

هم‌چنین خواجه با نوشتن کتاب *تجريد الاعتقاد* می‌گوید که اعتقادات مسلمانان باید از نو تحریر شود و اعتقادات زاید آن‌ها دور ریخته شود. (برخی نیز نام کتاب را *تحریر العقاید* خوانده‌اند که می‌تواند صحیح باشد). بنابراین، خواجه کتاب کلامی نوشت و عقاید خود را در آن مطرح کرد، چرا که می‌دانست بدون علم کلام نمی‌توان به دنیای اسلام وارد شد. باید اضافه کنم که در باره خواجه کتاب‌های بسیاری نوشته شده‌است، اما کمتر نوشته‌های وی را تحلیل کرده‌اند. در این کتاب سعی شده‌است اندیشه‌های فلسفی وی که در گفت‌وگوی با فلاسفه مختلف بیان شده‌است، تحلیل گردد. در پایان سخنان دینانی، یکی از حضار پرسید که چرا در مورد ملاصدرا و ابن‌سینا مطلب مستقلی نمی‌نویسید؟ و او پاسخ داد: «ما چند صد سال است که بر سر سفره فلسفی ابن‌سینا و ملاصدرا بوده‌ایم و هستیم. من سعی می‌کنم بیشتر در باره موضوعات و مطالبی بنویسم که کمتر مورد توجه بوده‌اند و بنابراین، بیشتر در صدد احیای چنین اموری هستم.» ●



در پهنه میراث فلسفی مسلمین، تا بخواهید آثاری از جنس مباحث ناب فلسفی و رویکردهای درجه اول متافیزیکی می‌یابید؛ تا بخواهید شرح و تحشیه و تعلیقه و تقریظ پیدا می‌کنید؛ تا بخواهید رسالات و کتاب‌هایی به سبک تذییل و تتمیم و تکلمه یافت می‌کنید؛ تا بخواهید ردّیه و جرحیه و نقدیه می‌بینید، اما شاید شمار آثاری که بر بام تحلیل و جریان‌شناسی بیشینند و افت و خیز فلسفه در جهان اسلام را رصد کنند، به عدد انگشتان یک دست هم نرسد. فیلسوفان مسلمان گویی رضا و رغبتی به کشف منطق درونی تحولات حکمی نداشته‌اند. یافتن سرّ پویایی یا ایستایی فلسفه، ظاهراً محل اشتیاق و علاقه ایشان نبوده است. چرا، تاریخ‌نویسی فلسفه بوده است؛ شرح‌حال‌نویسی بوده است؛ تذکره‌نویسی بوده است؛ آری، تراجم بوده‌اند؛ سرگذشت‌نامه‌ها بوده‌اند، اما آثاری از جنس پژوهش‌های درجه دوم به چشم نمی‌آید. این حکم عام، دیروز و امروز ندارد. اگر چند متفکر فلسفی‌اندیش متأخر را مستثنا کنیم، دیگر نشانی نخواهیم یافت از اندیشمندانی که خوش دارند سفر اودیسه‌وار عقل در جهان اسلام را روایت کنند و در حالی که خود بر موضع یک ناظر دانای بیرونی نشسته‌اند، منطق مضمونی حاکم بر تفکر فلسفی مسلمین را کشف و گزارش کنند.

جمال کاظمی

## دینانی؛ کاشف رازهای یک ماجرا

در غیاب چنین گزارش‌هایی، فلسفه در جهان اسلام به چیزی چون داستانک‌هایی پخش و پراکنده تبدیل می‌شود که اگر چه هر یک لطف و ملاحظت خاص خود دارند، اما در مجموع، رمانی اندام‌وار بر نمی‌سازند؛ تراکمی از تصاویر خواهند بود که پیوستگی آن‌ها پیدا نیست؛ آلبومی از عکس‌های خوش‌رنگ می‌شوند که فی حدّ ذاته چشم‌نوازند، اما به یک فیلم روان و روایی بدل نمی‌شوند. سهل است که حتی عکس‌های این آلبوم بر حسب مناسبت و معیاری معنادار ترتیب نیافته‌اند؛ توده متراکمی از تصاویر بر روی هم انباشته‌اند. کمترین آفت و عارضه این قصور یا غفلت، غیبت برخی از تصاویر جذاب و جالب از پیش چشم مخاطب است. رهگذری که به کوچه‌های چنین شهری راه می‌یابد، شاید گمراه نشود، اما به ظن قوی در خود راه گم خواهد شد. نقشه این شهر فلسفی را مهندسانی باید رسم کنند، دیرینه‌شناسان و باستان‌شناسانی باید پیدا شوند و ابتدا از این شهر آواربرداری نمایند تا شاید شما و نمای کلی آن کشف شود. تاکنون هر چه داشته‌ایم کاوشگرانی بوده‌اند که تا توانسته‌اند به گوشه گوشه آن کلنگ کوفته‌اند تا مگر کوزه شکسته‌ای بیابند و باقی عمر را در کار مرمت آن صرف کنند. اکنون دیگر وقت آن است که خود شهر را - در تمامیت و کلیت آن - کشف کنند و نقشه جامع آن را روی کاغذ بیاورند. دکتر غلام‌حسین ابراهیمی دینانی چندی است که چنین می‌کند.

به رسم رایج، کسی که در فلسفه اسلامی تخصص می‌یابد یا باید عمر را به تدریس متون به سرآورد یا این‌که به شرح یا تصحیح آثار کهن همت گمارد یا هر چند سال یک بار، رساله‌ای در باب یک موضوع فلسفی تحریر کند. مسبوق به سابقه نیست که بیرون از این شقوق، کسی کاری کرده باشد. به میراث بزرگان فلسفه اسلامی در روزگار ما نظر کنید. قاطبه ایشان ذیل این عناوین خواهند گنجید. تنها استاد دینانی را می‌توان سراغ گرفت که افزون بر این کارها، تلاش دیگری هم کرده است: تلاش برای عرضه چشم‌اندازی کلی به هویت و ماهیت فلسفه اسلامی. برای این وجه از وجوه فکری دینانی بی‌گمان، نمی‌توان نظیری در بین مدرسان فلسفه اسلامی یافت. شاید کسی را توان یافت که مثلاً سهروردی را بهتر از دینانی بشناسد، ابن‌سینا را دقیق‌تر و جامع‌تر معرفی کند، عرفان را عمیق‌تر تدریس کند یا مکتب صدرالمآلهین را عالمانه‌تر شرح کند. شاید - فقط شاید - چنین باشد، اما هیچ‌کس را نمی‌توان سراغ گرفت که مانند دکتر دینانی به فلسفه اسلامی، هم‌چون یک «ماجرا» اشراف داشته باشد و ضرورت واکاوی این ماجرا را حس کرده باشد. تقریباً تمام آثار دینانی در خدمت این نیت تألیف شده‌اند. حتی وقتی وی به تک‌نگاری در باره یک شخصیت می‌پردازد، لحن و مشی تحقیقاتی‌اش به گونه‌ای است که ضلعی از اضلاع همان ماجرا را رسم کند؛ چه آن هنگام که در باب غزالی قلم زده است، چه وقتی در باب مدرس زنوزی نوشته است، چه آن‌جا که در باره ابن‌رشد و خواجه‌نصیر کتاب نگاشته است، بیش از آن‌که پروای تاریخ‌نگاری و تک‌نگاری

داشته باشد، سودای «ماجرا» دارد.

به این اعتبار، جنس آثار دینانی بیش از آن که تاریخ نگارانه باشد، تاریخ‌نگرانه است. از این هم بالاتر، به اتکای قرائن بسیار می‌توان حکم کرد که آثار دینانی از جهت انطباق با شیوه‌های درست و دقیق تاریخ‌نگاری، با ابهامات و چه بسا اشکالاتی مواجه باشد. از آثار او نمی‌توان انتظار تاریخ‌نگاری داشت، چه این که او خود، چنین قصد و نیتی ندارد. آن چه برای او اصالت دارد، چیز دیگری است. دینانی نه به حنا الفاخوری اقتفا می‌کند و نه به م. م. شریف و نه حتی به هانری کوربن.

تاریخ‌نگاری عرصه تماشاگری و نظاره‌گری است. فضیلت مورخ آن است که بیرون از علائق و پیش‌انگاشت‌های خود بنشیند و آن چه بوده است را بی‌کاستی و کژی روایت کند. روایت دینانی البته روایتی وفادارانه و توأم با صداقت است، اما مراد او از روایت تاریخ، به ضبط درآوردن وقایع نیست. او به میانه تاریخ رسوخ می‌کند و از چشم یک بازیگر به تاریخ می‌نگرد، تحلیل می‌کند، اهل‌گزینش است، پاره‌هایی را برجسته‌تر می‌کند و پاره‌هایی دیگر را به چیزی نمی‌گیرد. این گونه است که در جست‌وجوی ماجراست.

قبول که هانری کوربن هم اهل دلبستگی است؛ قبول که این زائر شرق هم به فلسفه اسلامی اقبال می‌کند تا قبله مقبول خود- سهروردی- را باز یابد؛ قبول که در کار او نیز گزینش‌گری مشهود است، اما دست کم او در تاریخ فلسفه خود این خصلت را تا جایی که می‌شده است، دقیق کرده است، اما دینانی در هیچ‌یک از آثار خود، دست از عهد اول خویش برنداشته و همواره مستندات تاریخی را از آن جهت که پاره‌های همان «ماجرا»ی معهود هستند، مورد توجه قرار داده است. دینانی به این شیوه می‌کوشد سنت فلسفی مسلمین را به مثابه پیکره‌ای زنده و مستمر به تصویر بکشد. گیرم کار او پسند اهل تاریخ نباشد؛ گیرم مورخان حکم کنند که دینانی به آداب نگرش تاریخی بی‌اعتناست و اصول و ضوابط تاریخ‌نگاری را مراعات نکرده است. سخن ایشان البته بی‌راه نیست، چرا که حتی اگر دینانی هم ادعا کند که تألیفاتش از جنس «تاریخ فلسفه در جهان اسلام» است، کسی از او نخواهد پذیرفت. آثار او هر چه باشد دست‌کم تاریخی- به معنای خاص- نیست. تنها سخن شنیدنی این است که کسی در نقد دینانی بگوید کاش او دست کم آن جا که یک رخداد کاملاً تاریخی را ذکر می‌کند، به قواعد مسلم تحقیقی و تاریخی پایبند باشد که مع‌الأسف در پاره‌ای موارد چنین نبوده است.

اساساً در آثار دینانی میان نقل تاریخ و تحلیل تاریخ، تمایزی قاطع به چشم نمی‌آید. نمی‌دانیم که او این ویژگی را از سر عمد و اختیار برگزیده است یا نقصی است که ناخواسته در آثارش خزیده است. به هر رو، دینانی میان این دو قطب در رفت و برگشتی دائمی است. به واقعیات تاریخی توسل می‌جوید، اما بی‌درنگ رنگ تحلیل‌های خود را بر آن‌ها می‌افشاند. حق با مخاطب است، اگر در این میانه احساس سرگردانی کند.

باری، هرآن چه در باب تاریخ‌نگاری استاد دینانی گفته شود، از فایده و منفعت خالی نخواهد بود. دور از احتیاط علمی است، ولی بگذارید بگوییم که شاید دینانی بیش از آن که به «خود فلسفه» در جهان اسلام تعلق خاطر داشته باشد به «تاریخ فلسفه» در جهان اسلام عنایت دارد. از مراتب ارادت او به عقل و فلسفه با خبریم، اما آن چه در آثار اخیر این اندیشمند بیشتر به چشم می‌آید، اشتیاق و عطش او برای تاریخی‌دیدن فلسفه مسلمانان است. آیا دینانی قرار است نقش هگل را ایفا کند و باز شدن طومار تدریجی عقل در میان فیلسوفان مسلمان را روایت نماید؟ این شبیه‌سازی، تعبیری شعری است که شاید تناسب چندانی با آداب تکلم فلسفی نداشته باشد، اما به یقین، شأن دینانی در منظومه تفکر فلسفی معاصر ایران را تا حدی روشن می‌کند. بر همان قیاس که هگل سعی داشت، تاریخ تطور عقل را به رشته تحریر درآورد و ظهورات آن را بازشناسی کند، دینانی هم می‌خواهد تعیین‌ها و جلوه‌های ظهور عقل فلسفی در جهان اسلام را نشان دهد. این که او در انجام چنین غایت و غرضی قرین توفیق شده است یا نه، بحثی تبعی و فرعی است. مهم آن است که به خلاف سنت جاری و رسم رایج میان مدرسان فلسفه اسلامی، دینانی به تاریخ عقل همان قدر

دینانی  
بیش از آن که  
به «خود فلسفه»  
در جهان اسلام  
تعلق خاطر داشته باشد  
به «تاریخ فلسفه»  
در جهان اسلام  
عنایت  
دارد.



کاش  
دینانی دست کم  
آن جا که  
یک رخداد  
کاملاً تاریخی را  
ذکر می‌کند، به قواعد مسلم  
تحقیقی و تاریخی  
پایبند باشد  
که مع‌الأسف  
در پاره‌ای موارد  
چنین نبوده  
است.

می‌اندیشد که به خود عقل. تعبیر دیگری که برای این غایت و غرض می‌توان عرضه کرد، همان است که دینانی نام کتاب خود را آن نهاده است: *ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام*.

تاریخ‌نگری برای دینانی امتیازاتی آفریده است:

**یکم.** به فلسفه از آن جهت که رکن رکن فرهنگ است، نظر می‌کند. فلسفه در چشم دینانی فقط شاخه‌ای از دانش نیست، بلکه جوهره فرهنگ است. او با تأمل بر فلسفه در واقع بر روی فرهنگ تمرکز می‌کند و لذا با شنیدن تحلیل دینانی از تاریخ فلسفه می‌توان به شناخت تاریخ فرهنگ در جهان اسلام نائل شد. ستون عمارت فرهنگ، فلسفه است. کسانی تنها به این ستون و نقش و نگار آن بسنده کرده‌اند و عمر را در پای این ستون به سرآورده‌اند، غافل از آن که این ستون، اساساً قائمه و مقوم چیز دیگری است که رتبه و شرف آن طبیعتاً از خود ستون برتر است. دینانی اگر به فلسفه هم احترام می‌گذارد، به اعتبار آن است که در خدمت امر شریف‌تری است. بنابراین، امتیاز اول دینانی آن‌جاست که فلسفه را بر بستر فرهنگ بررسی می‌کند. گفتن ندارد که این امتیاز، حاصل نگرش تاریخی اوست.

**دوم.** به زوایای متروک و مجهول فلسفه اسلامی سرک می‌کشد و به کشفیات شگفتی دست می‌یابد. پیش از دینانی کمتر سابقه داشت که کسانی چون: ابویعقوب سبختانی، حمیدالدین کرمانی، سیف‌الدین آمدی، ابوالبرکات بغدادی، ابوسعید سیرافی، عبدالکریم شهرستانی و... به چشم چهره‌هایی سخت اثرگذار نگریسته شوند. دینانی به حکم آن که تاریخ‌نگری پیشه کرده است و فراز و نشیب عقل فیلسوفان مسلمان را رصد می‌کند، به سادگی نام‌های کمتر شناخته شده را می‌شناسد و می‌شناساند. گویی پس از او دیگر تاریخ فلسفه اسلامی محصور به برخی نام‌های آشنا و شاخص نیست. از قضا نام‌های مکتوم و متروک همان جاهایی هستند که نطفه تحولات بزرگ را در خود پرورده‌اند.

**سوم.** از چهره‌های شاخص تفکر فلسفی آشنایی‌زدایی می‌کند. گاه اعتیاد به تصویر شایع از یک متفکر بزرگ، راه را بر درک درست ویژگی‌های آن متفکر مسدود می‌کند. ما عادت کرده بودیم، ابن‌رشد را فیلسوفی در سنت سنیوی-ارسطویی قلمداد کنیم تا این که درخشش ابن‌رشد در حکمت مشاء از راه رسید و ثابت کرد ابن‌رشد در *تهافت التهافت* بیش از آن که بر غزالی تاخته باشد، بر ابن‌سینا تاخته است. عادت کرده بودیم خواجه‌نصیرالدین طوسی را تنها یک ریاضی‌دان و متکلم تلقی کنیم تا این که نصیرالدین طوسی، فیلسوف گفت‌وگو به میدان درآمد و روشن ساخت که خواجه بیش از هر چیز احیاکننده تفکر فلسفی و چراغدار حکمت اسلامی بوده است.

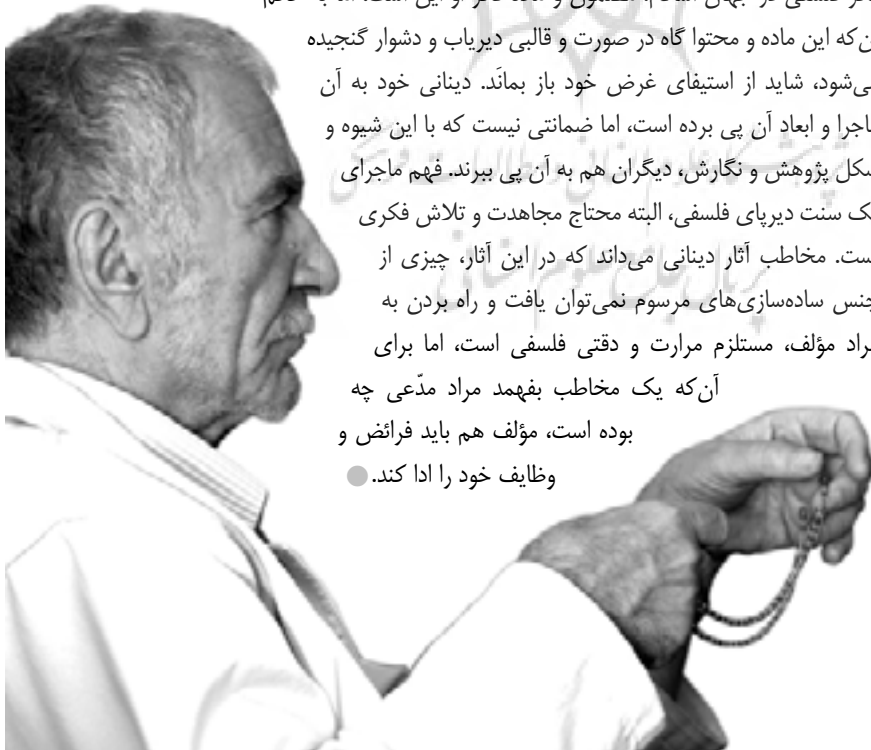
**چهارم.** موجی از پژوهش‌های تطبیقی به راه می‌اندازد. این تطبیق گاه میان چهره‌های دیروز و امروز فلسفه اسلامی است؛ گاه میان فیلسوفان متعاقب و پی‌درپی است؛ و گاه میان فیلسوفان مسلمان و غربی است. این‌گونه است که شاید برای نخستین بار پایه فیلسوفانی چون گوتلیب فرگه، ادمون هوسرل، امانوئل کانت، لایپ‌نیتس، ریمون لول، کارل یاسپرس و... به متون فلسفی اسلامی باز می‌شود. این تطبیق‌ها و مقارنه‌ها البته همواره شکلی روشمند و عالمانه ندارد و گاه با نوعی شتابزدگی و عدم تناسب همراه است و گاه حتی اسباب شگفتی می‌شود، اما آن‌چه در این میان اهمیت دارد، روحیه قیاس‌گرا و تطبیق‌گرای مؤلف است که بی‌شک حاصل رویکرد تاریخ‌نگرانه اوست. به هر تقدیر، در کار دینانی می‌توان امتیازاتی را دید که خاص اوست و کمتر مدرس فلسفه اسلامی را می‌توان یافت که از این امتیازات بهره برده باشد.

به رغم تمام این مزایا و محاسن، بروز پاره‌های مشکلات، آثار دینانی را رنجور کرده است. به گمان صاحب این قلم، دینانی دانشگاهی‌ترین فیلسوف اسلامی است و صورت‌بندی او از میراث فلسفی مسلمین، قابل‌عرضه‌ترین صورت‌بندی از این فلسفه به فضای دانشگاهی معاصر است. توضیح واضح‌تر است اگر بخواهیم معنای «دانشگاهی بودن» را عرضه کنیم. عجلتاً به همین مختصر بسنده کنم که مراد از دانشگاهی بودن، رعایت آداب نوین پژوهش برای متعاصر کردن یک میراث کهن است. دینانی سر آن دارد که روایتی امروزی از تاریخ تحول عقل در جهان اسلام عرضه کند. این نکته به ظاهر کوچک، بی‌درنگ صف او را از

دینانی  
به این شیوه  
می‌کوشد  
سنت فلسفی مسلمین را  
به مثابه پیکره‌ای  
زنده و مستمر  
به تصویر  
بکشد.

هم‌درسان و هم‌فکران سنتی‌اش جدا می‌کند. اکنون او را باید در صف پژوهشگران دانشگاهی نشانده. با این همه، هر چقدر در عرصه رویکرد کلی، «دانشگاهی» است، در عرصه قواعد اجرایی پژوهش، شتابزده است. نثر فارسی پاکیزه‌ای دارد، اما معمولاً به ورطه درازنویسی می‌غلطد. از منابع گسترده‌ای مدد می‌گیرد، اما نوعاً نظام ارجاعی استاندارد را رعایت نمی‌کند. ذهن خلاق و نکته‌یابی دارد، اما به همان اندازه، ذهنش سیال و تداعی‌گر است و از موضوعی به موضوع دیگر می‌پرد، چندان که گاه رشته استدلال از دستش درمی‌رود و در پایان فصل، چیزی نتیجه می‌گیرد که در آغاز فصل، وعده دیگری داده بوده است. گاه مقدمه‌های بسیار طولانی می‌چیند و به اصطلاح دورخیزهای بسیار بلند دارد، طوری که اهمیت مقدمه و ذی‌المقدمه خلط می‌شود. مثلاً، در کتاب اخیر او- نصیرالدین طوسی، فیلسوف گفت‌وگو- چهار فصل اول کتاب (چیزی در حدود ۱۸۰ صفحه، معادل یک سوم حجم کتاب) به مقدمات می‌گذرد. قبول که این مقدمات، لازمه مباحث آتی کتاب است، اما به گمان چندان پسندیده نیست که ثلث یک کتاب را به گونه‌ای بنویسد که حتی یک بار هم نام خواجه‌نصیرالدین در این بخش نیاید! شاید می‌شد اولاً، مقدمات را جمع و جورتر نوشت و ثانیاً، همه این مقدمات را به طور مرتب به خواجه‌نصیر مرتبط کرد و ثالثاً، اگر این‌ها مقدمه است در ذی‌المقدمه هم از آن‌ها یا از نتایج و توابع آن‌ها بهره برد. اما مع‌الأسف، برخی از این مقدمات، خود به یک موضوع مستقل بدل می‌شوند و شأنیت مقدمه‌بودن را از دست می‌دهند. در طراحی فصل‌های آثارش گاه نوعی آشفتگی عارض می‌شود. کمتر پیش می‌آید که دینانی در آغاز فصل، یک «پرسش پایه» مطرح کند، پس از آن به نقل اقوال بپردازد، در گام بعد به نقد این اقوال بنشیند و در پایان، قول مختار و موجه را برگزیند و فصل را به پایان برساند. ذهن او به غایت تداعی‌گر است. از دل هر موضوع، موضوعاتی بیرون می‌کنند و رشته واحد بحث را گاه می‌گسلد. این ویژگی بی‌شک حاصل وسعت دانش و وفور دانایی او به اطوار و شقوق بحث است. حرفی نیست، اما اگر قرار است مخاطب او دانشگاهیانی باشند که ذهن و ذائقه‌شان به آداب پژوهش نوین خو کرده است، لاجرم باید فکری به حال این عارضه بکنند.

استاد دکتر غلام‌حسین ابراهیمی دینانی به شرحی که گذشت، کاشف رازهای یک ماجراست: ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام. مضمون و ماده فکر او این است، اما به حکم آن که این ماده و محتوا گاه در صورت و قالبی دیرپاب و دشوار گنجیده می‌شود، شاید از استیفای غرض خود باز بماند. دینانی خود به آن ماجرا و ابعاد آن پی برده است، اما ضمانتی نیست که با این شیوه و شکل پژوهش و نگارش، دیگران هم به آن پی ببرند. فهم ماجرای یک سنت دیرپای فلسفی، البته محتاج مجاهدت و تلاش فکری است. مخاطب آثار دینانی می‌داند که در این آثار، چیزی از جنس ساده‌سازی‌های مرسوم نمی‌توان یافت و راه بردن به مراد مؤلف، مستلزم مرارت و دقتی فلسفی است، اما برای آن که یک مخاطب بفهمد مراد مدعی چه بوده است، مؤلف هم باید فرائض و وظایف خود را ادا کند. ●



جنس

آثار دینانی

بیش از آن که

تاریخ نگارانه باشد،

تاریخ‌نگارانه

است.

هیچ‌کس

را نمی‌توان سراغ گرفت که

مانند دکتر دینانی

به فلسفه اسلامی،

هم‌چون یک «ماجرا»

اشراف داشته باشد و

ضرورت واکاوی

این ماجرا را

حس کرده

باشد.